

نقد و بررسی کتاب

محمد استعلامی

کلیات عید زاکانی

به اهتمام: محمد جعفر محبوب

زیر نظر: احسان یارشاطر

ناشر: Bibliotheca Persica Press، نیویورک ۱۹۹۹

صفحات: ۸۸ + ۴۴۰، قطع رحلی

زنده یا زنده یاد؟ یاد محبوب همیشه با ماست، و با آخرین اثر او تصحیح و تحلیل کلیات عید زاکانی - انگار که باز او را در کنار خود می بینیم، همان فرزانه محبوب و فروتن که به تقریب سی سال پیش دیوان ایرج میرزا را با یک مقدمه مبسوط و پرمایه عرضه کرده بود، اکنون اثر دیگری را عرضه می کند که شباهتهای بسیاری به کار ایرج دارد، مجموعه ای از جد و هزل و طنز که روی واژه ها و عبارتهای آن «لب خندان» حکایت از «دل خونین» دارد،^۱ و گویی فریاد فروخورده عید را هم مسخره می کند. در جامعه ای که جهل و تعصب و خرافه پسندی همواره راه فریب و اختناق را هموار می کند، هشیارانی چون عید و ایرج، ناچار با طنز و شوخی و هزل به میان مردم کوچه و بازار می روند تا شاید ذهنهای خفته ای را بیدار کنند، و خود نیز می دانند که هزل - اگرچه به گفته سنایی و مولانا «تعلیم است»^۲ - کلام متعالی نیست.^۳

پر واضح است که بیداریهای دو قرن اخیر هنوز نتوانسته است ریشه های جهل و تعصب و خرافه پسندی را برکند، و از این روی نگاه دیگری به آثار عبید و ایرج با زبان ساده و دل آشنای محبوب - و با یاد دم گرم او - بردل و جان می نشیند، و در کنار آن حضور معنوی استاد محبوب نیز احساس می شود. این حضور معنوی او را مدیون عشق و همت خستگی ناپذیر استاد یارشاطریم که با وجود اشتغال به کار سترگ دانشنامه ایرانیکا، و ادامه نشر چند مجموعه از تحقیق و ترجمه روی ادب و فرهنگ ایران، از حمایت آثار چاپ نشده استاد محبوب نیز غافل نمی ماند. پس از سالیان درازی که از نشر «مجموعه متون فارسی» بنگاه ترجمه و نشر کتاب می گذرد، اکنون مجموعه دیگری از متون فارسی - سلسله نو، زیر نظر احسان یارشاطر - انتشار می یابد و کلیات عبید زاکانی دومین کتاب آن است. آنها که اهل کار هستند، خوب می دانند که در تنگنای غربت فراهم کردن سرمایه و امکان چنین کارهایی فقط از مردی با همت و نفوذ علمی و معنوی استاد یارشاطر برمی آید.

بر مقدمه این کلام، یک نکته دیگر را هم باید بیفزاییم: در این گفتار، بیان ارزشهای اجتماعی کار عبید بدین معنی نیست که صاحب این قلم در کار او و ایرج هیچ نکته منفی نمی بیند. بسیاری از تذکره نویسان و ادیبان قدیم، و نیز آنهایی که با همان حال و هوای ذهنی قرون ماضیه در قرن بیستم تشریف دارند، در گفتگو از یک شاعر یا نویسنده، همه اوصاف پسندیده و بدیع را به او می دهند، و اگر موضوع سخن آنها عبید باشد، چه بسا که بگویند: «عبید - با آن هزلیات رکیک - خیلی هم مؤدب و مبادی آداب بوده است!». در این نوشته، شما با چنان ادیب اریبی رو به رو نیستید. من در نقد کلیات عبید، هر جا نکته ای منفی باشد می گویم و چرا نگویم؟ استاد محبوب نیز، که عرضه کننده دیوان ایرج و کلیات عبید است، نقاط ضعف آن دورا نادیده نگرفته و ناگفته نگذاشته است.

خوب! کلیات عبید زاکانی را با هم ورق می زنیم: کتاب با یادداشتی از استاد یارشاطر آغاز می شود که در آن به اختصار سرگذشت کوشش محبوب در تصحیح کلیات عبید، و اقدام برای نشر آن را پس از درگذشت او، بازگفته اند. پس از آن دیباچه ای است که محبوب بر کتاب افزوده و فرصت نیافته بود که آن را به پایان برساند. در این دیباچه به نشر آثار عبید با مقدمه عباس اقبال آشتیانی اشاره می شود، و این که آن مقدمه هنوز سندیت و اعتبار خود را دارد، و «مطلب قابل ذکری بدان نمی توان افزود». ^۵ عبید از زاکانیان است، دودمانی از اعراب بنی خفاجه که به دشت قزوین کوچیده اند. از زاکانیان دو تیره اسم و رسمی داشته اند، یکی تیره ای که اهل فقه و حدیث و مدرسه بوده اند، و

دیگر تیره ای که چند تنی از آنها کارگزاران حکومتها و ارباب صدور شده اند. عبید از این تیره دوم است، و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده او را «صاحب معظم عبیدالله زاکانی» می خواند که «اشعار خوب دارد و رسائل بی نظیر».^۶ جزئیات سرگذشت عبید - مانند بیشتر شاعران و نویسندگان گذشته - ثبت و ضبط نشده، و آنچه از آثار او بر می آید این است که او پادشاهان فارس ابواسحاق انجو و شاه شجاع، و نیز سلطان اویس جلایر را ستوده، سفرهایی به کرمان و اصفهان داشته، در قربت شاهان و امیران و وزیران، گاه به جاه و مالی رسیده، و در پی گشادبازیها به فقر و ناداری افتاده، مانند بسیاری از ارباب ذوق و هنر عقل معاشی نداشته، همزمان با حافظ، سالیانی دراز در شیراز می زیسته، بی آن که نشانی از آشنایی آن دو در آثارشان بر جای مانده باشد.

گفتم که دیباچه استاد محبوب بر کلیات عبید ناتمام مانده، و در تدوین نهایی کتاب، «ترجمه احوال عبید، به قلم زنده یاد عباس اقبال آشتیانی» از نشر اول اشعار عبید به دنبال آن آمده است. عباس اقبال آشتیانی در میان نسل اول استادان ادب و تاریخ ایران یکی از پژوهشگران بزرگ است، و مقاله ها و پژوهشهای تاریخی او غالباً حکایت از دانش وسیع، دقت، مسؤلیت و حدت ذهن او دارد.

پس از نوشته اقبال آشتیانی، چهار مقاله مبسوط استاد محبوب که در چهار شماره سال ششم مجله ایران شناسی - سال ۱۳۷۳ - چاپ شده بود، بر مقدمه های کتاب افزوده شده، و در این مقاله هاست که محبوب خاصه های کار عبید و یک یک آثار او - و منسوب به او - را بررسی می کند، و درباره دستنویسهای کلیات عبید تا آن جا که در غربت به آنها دسترسی داشته، سخن می گوید. در دو مقاله از این مجموعه که در پائیز و زمستان ۱۳۷۳ در مجله ایران شناسی چاپ شده، آثار عبید در دو بخش جد و هزل بررسی می شود:^۷ آثار جدی عبید که تماماً منظوم است، یک نیمه کلیات است، و به ترتیب شامل قصیده ها، یک ترجیع بند و چند ترکیب بند، غزلها، قطعه ها، رباعیها و مثنویها، که استاد محبوب در گفتگو از هر یک، توانایی عبید را محک می زند، و نیک و بد آنها را با آگاهی و نکته سنجی باز می گوید. در این نیمه جدی کلیات، قصاید پخته تر و استوارتر از قسمتهای دیگر است و در آنها مضمونهای تازه و تعبیرهای مناسب و زیبا توانایی شاعرانه عبید را نشان می دهد. اما به اعتقاد محبوب، «غزلهای عبید نخبه و یکدست نیست. غزلهای خوب و بد در آن کم، و شعرهای متوسط زیاد است»،^۸ با این حال در همان غزلهای متوسط هم تک بیتهایی هست که به دل می نشیند و در یاد می ماند.^۹ در بعضی از غزلها نیز ناگهان با عبید لطایف و هزلیات بر می خوریم و تک بیتی رکیک و سخیف را در میان بیتهای دیگر

می بینیم.^{۱۱} زبان غزل‌های عبید بیشتر متأثر از سعدی، و پیداست که او مرتباً والای سعدی را در این «نوع» شعر می شناخته است.

در نیمه دوم کلیات عبید - طنزها و هزلیات - نیز بخشی از آن منظوم است اما نه نظم آن به پایه قصاید و دیگر اشعار جدی اوست، و نه تعبیرها و اندیشه‌های مندرج در آنها اعتبار و ارزش معنوی دارد. پیام اجتماعی آن اشعار و مقابله عبید با ریا و دروغ و فساد جامعه بحث دیگری است که در دنباله این مقال به آن باز می گردم. پاره‌هایی از این نیمه طنز و هزل را محبوب و استادان دیگر از جمله مجتبی مینوی، از عبید نمی دانند. با این حال تردیدی نیست که یک ترجیع بند هزل آمیز و بسیار رکیک در آغاز این بخش، مثنویهای کوتاه هزل آمیز، شصت و چهار رباعی غالباً هزل و رکیک، و از نثرهای این بخش، اخلاق الاشراف، رساله دلگشا، صد پند، ده فصل و ریش نامه از عبید است، و در آنها اگر تردیدی روا باشد در بعضی از لطیفه‌های کوتاه است که در نسخه‌های معتبر کلیات نبوده و در نسخه‌های متأخر افزوده شده است.

در همین نیمه دوم کلیات، بخشهایی هم هست که از دیرباز تعلق آنها به عبید مورد تأمل بوده و پیش از استاد محبوب، صاحب نظران دیگر گفته اند که نمی تواند از عبید باشد. از منظومه‌ها فالنامه وحوش، فالنامه طیور، قصیده بلند موش و گربه، و نیز دو رساله منشور فالنامه بروج و کنز اللطایف، پیوستی بر لطایف که با عنوان «تعریفات ملاً دوپیازه» در دستنویسهای اخیر آمده، قصه سنگ تراش، و چند سطری زیر عنوان «از کتب افرنجیه نقل شد» سروده و نوشته عبید نیست.^{۱۲}

درباره قصیده بلند موش و گربه، همه ما سالیانی دراز آن را به نام عبید خوانده و از آن عبید دانسته ایم، اما در طی همین سالیان دراز، چهل و دو سال پیش استاد مینوی گفته است که این منظومه از عبید نیست،^{۱۳} و استاد محبوب نیز با نقل و تأیید نظر او، باز نگران چند بیتی از موش و گربه است که در یک نسخه معتبر کلیات عبید دیده،^{۱۴} و شاید با تأثر از آنچه در همان سالیان دراز بر گوش و دل ما نشسته، می گوید: «موش و گربه را بسیار آسانتر می توان به عبید نسبت داد، از آن روی که پیام مردمی و اجتماعی که در آن نهفته، و طنز گزنده‌ای که در آن وجود دارد، می تواند آن را در ردیف آثار مسلم الصدور عبید قرار دهد...»^{۱۵}

از میان رساله‌های منشور لطایف عبید، استاد محبوب اخلاق الاشراف را «مهمترین اثر طنز عبید»^{۱۶} می داند. در این رساله عبید آنچه را که نشانه ایمان و اعتقاد و درستی و اخلاق است، «مذهب منسوخ» می خواند، و هرچه را که فساد و نادرستی است. «مذهب

مختار» می گوید، و اهل زمانه را از وضع و شریف، پیروان مذهب مختار می یابد. در این رساله، و نیز در رساله دلگشا سخن از یک فساد عمومی جامعه است و هیچ صنف و گروهی از زخم زبان عبید بی نصیب نمی ماند، و در رساله دلگشا، او بسیاری از شاهان و امیران و وزیران و مشاهیر پیشین و همزمان خود را «به نام و نشان»^{۱۶} یاد می کند و از فصایح آنها سخن می گوید. از رساله های پنجگانه لطایف عبید اخلاق الاشراف فصیح و موجز است و عباراتی همانند و همپایه نثر سعدی دارد، رساله دلگشا از اخلاق الاشراف مفصل تر، و باز دارای تعبیرهای زیبا و نثری پخته است. در ریش نامه هم که محور سخن تمسخر ریش و ارباب لویه است، باز تعبیرهای زیبا کم نیست.^{۱۷}

از چهار مقاله ای که در مجله ایران شناسی و پس از آن در پی مقدمه های کلیات عبید به چاپ رسیده، آخرین مقاله معرفی دستنویسهای آثار عبید است، و از جمله نسخه های معتبر تاجیکستان، کتابخانه ملی پاریس، دارالکتب المصریه، و نسخه نیمه دوم قرن دهم هجری متعلق به دکتر اصغر مهدوی. آنچه مایه تأسف است این که دستنویسی از کلیات عبید که تاریخ ۷۸۱ ق. - فقط ده سال پس از درگذشت عبید - داشته، در اختیار شادروان محمد علی فروغی ذکاء الملک بوده، و با کتابهای دیگر او به کتابخانه مجلس شورای ملی اهداء شده، اما در پاسخ «پرسشی مع الواسطه» به استاد محجوب گفته اند که «چنین نسخه ای در این جا وجود ندارد!». ^{۱۸} اگر آن نسخه در دسترس می بود، به احتمال زیاد این نشر کلیات عبید از درستی و اعتبار بیشتری بهره می داشت.

تا این جا گزارشی فشرده درباره کلیات عبید زاکانی و سالیانی تلاش پیگیر استاد محجوب برای عرضه درست ترین صورت ممکن از آن، از پیش چشم شما گذشت، اما درباره عبید و مضمون و محتوای کار او سخنهای دیگری هست که نباید ناگفته بماند. درباره سروده های جدی او گفتم که قصاید از قسمتهای دیگر پخته تر و مایه دارتر است، غزل او غالباً متوسط است، در مجموع او را در شمار ستاره های قدر اول شعر کلاسیک فارسی نمی توان شمرد. اما آنچه در کار عبید سخن را دراز می کند، نیمه دوم کلیات است، که آن را در یک تحلیل انتقادی باید در غربال بریزیم و طنز او را از هزل و هجو جدا کنیم، تا حق هر یک از دو نوع به جای خود ادا شود. عبید «پدید آورنده موثرترین آثار طنز در روزگاری بوده است که کسی بویی از این نوع ادبی نشنیده بود»،^{۱۹} و طنز او اگر با ابزارهای چاپ و نشر امروز به بازار می رفت، شاید جامعه را تکان می داد. اما در کار عبید غالباً این طنزها در لایه هزلیات رکیک و گاه مبتذل گم شده است، و «تلخ زبانیهای او در هجو اشخاص

نامدار یا گمنام... و توصیفهای زشت و رکیک او از شرم زن و مرد، و یاد کردن روشهای هزره هماغوشی... عاری از لطف ادبی و هنری ست».^{۲۰} هیچ کس انکار نمی کند که آدمیزاد در روابط بسیار خصوصی خود، و با یارانی که «رفیق خانه و گرمابه و گلستان» اند، همان واژه ها و تعبیرها را به کار می برد - و گاه کاربرد واژه های مؤدبانه به جای آنها خنده آور هم می شود - اما وقتی که عیب و ایرج آن کلمات و تعبیرات را ثبت می کنند و به تاریخ ادب می سپارند، گویی به خواننده جرأت می دهند که هتک حرمت اخلاق و آداب جامعه را آسان بگیرد. این جاست که دید باطنی جامعه عیب را با چشم حرمت نمی نگرد، و عیب خود نیز آگاه است که «رجحان جد بر هزل از بیان و برهان مستغنی ست، و چنان که جد دایم موجب ملال خاطر می باشد، هزل دایم نیز سبب استخفاف و کسر عرض می شود».^{۲۱}

در آغاز این نقد و بررسی، به مشابهتهای آثار عیب و ایرج اشاره ای کردم. ایرج یک شاهزاده قاجاری و نواده فتحعلی شاه، و عیب هم از تیره صاحب جاه و مقام زاکانیاں است. هر دو از اشرافیتی فاسد و معیوب بریده، و به رهایی از زرق و برق آن اندیشیده اند، و هر دو پس از تجربه شعر جدی کلاسیک به هجو و هزل و طنز روی آورده، و رهایی جامعه را از جهل و تعصب و اختناق در این پرده دری جستجو کرده اند. در این برهه است که «قلندری ست مجرد عیب زاکانی»،^{۲۲} و پس از «اشعار خوب و رسائل بی نظیر»^{۲۳} دست به کار بی نظیر (!) دیگری می زند. اگر کار عیب و ایرج را از این منظر نگاه کنیم، «استخفاف و کسر عرض» آنها کاهش می یابد اما مرتفع نمی شود، زیرا کسی که آن عوالم زشت را به این آسانی در کلام خود می آورد، تمایل شخص او به آن عوالم هم پنهان نمی ماند، خاصه در مواردی که عیب و ایرج از همجنس بازی سخن می گویند، رابطه ای که عقل سالم آن را یک بیماری روانی می داند (آزادی افسارگسیخته غرب هرچه می خواهد بگوید). عیب در غزلهای جدی هم این تمایل را بر زبان می آورد،^{۲۴} و فراتر از آن «خیال بنگ»^{۲۵} را در کنار «نشاط شراب» می گذارد، و آن «جرعه» ناقابلی را «که آزار کسش در پی نیست»^{۲۶} به بنگ و افیون می آلاید.

می دانیم که عیب همزمان با حافظ، دیری در شیراز می زیسته، و می دانیم که نشانی از آشنایی و دیدار آن دو در آثارشان نیست. این را هم می دانیم که کلام ملکوتی حافظ را با کار عیب نمی توان قیاس کرد. اما حجم محدود و ساختار کلام حافظ حکایت از این دارد که لسان الغیب این غزلهای بلند و پرمایه را بازخوانی و حک و اصلاح کرده، و چه بسا که کارهای ضعیف خود را از میان برده باشد. در مورد عیب و ایرج، سؤال این است که آیا آن

دو در کار خود تجدید نظری نکرده اند؟ یا حذف و اصلاح آن قسمتهای خاص را ضروری ندیده اند؟ به هر حال این نقطه ضعفی ست که در کار هر دو، و پیش از آن دو در کار انوری و سوزنی سمرقندی بوده و مانده است.

سنائی و مولانا هم سخن هزل آمیز دارند. چند حکایت از دفترهای چهارم و پنجم مثنوی بسیار هزل آمیز است، و فقط قدرت کلام و تعبیرهای مولاناست که بیش و کم زشتی آنها را می پوشاند. اما در کار سنائی و مولانا هزل و حکایت هزل آمیز اصل کلام نیست، پایه ای ست برای بیان اندیشه های بلندی که روح آدمی را از اثری به ثریا می کشاند، و در این سیرِ متعالی ست که سنایی می گوید:

هزل من هزل نیست، تعلیم است بیت من بیت نیست، اقلیم است
و مولانا در پی حکیم غزنه می گوید:

هزل تعلیم است، آن را جدّ شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو
این بیت مولانا در پی داستانی کوتاه در دفتر چهارم مثنوی می آید که در آن زنی برای درآمیختن با فاسق خود، نخست به بهانه میوه چیدن بالای درخت امرو می رود، و ناگهان از آن بالا بر سر شوی خود فریاد می کشد: «کیست آن لوطی که بر تومی فتد؟» شوهر می پندارد که زن او بالای درخت دچار سرگیجه و خیال باطل شده، او را پایین می آورد و خود بالای درخت می رود. همان دم زن او به فاسق خود می پیوندد، و مرد ساده دل باور می کند که «این همه تخیل، از امر و بُنی ست». برداشت مولانا از این قصه خواندنی ست:

نقل کن ز امرود بُن، کاکنون بر او گشته ای تو خیره چشم و خیره رو
این منی و هستی اول بود که بر او، دیده کز و احوال بود
چون فرود آیی از این امرود بُن کز نماند فکرت و چشم و سخن
یک درخت بخت بینی گشته این شاخ او بر آسمان هفتمین^{۲۷}
و تو ای «صاحب معظم نظام الدین عبیدالله زاکانی»^{۲۸}! کاش همان طور که زبان دلاویز سعدی را تقلید کرده ای، هزلیات خود را هم به تعلیم و ارشادی که در اندیشه های سنائی و مولاناست می پیوستی، یا چون حافظ در یک نگاه دیگر بخشی از آنها را دور می ریختی، خاصه آن ابیات و عباراتی را که آدم بدقلقی مثل این بنده راقم، هنگام خواندن آنها باید با انگشت سبّابه و ابهام بینی خود را محکم بگیرد!

درباره کیفیت عرضه کتاب نیز چند کلمه عرض دارم: چاپ و کاغذ و صحافی خوب است، اما گاه در موارد مشابه اندازه و نمره حروف یکی نیست، مثلاً در صفحه هفدهم

مقدمه ها، نام شاه شجاع مانند موارد مشابه با حروف سیاه چیده نشده - در صفحه بندی، بالای صفحه ۴ متن، دو سطر خالی مانده، غلطهای چاپی معدودی هم از چشم دوستان افتاده و تصحیح نشده است. در صفحه های یازدهم و دوازدهم مقدمه ها، اشاره اقبال آشتیانی به عکس نسخه های مورد نظر او با عکسی همراه نیست، و در زیرنویس هم گفته نشده که در نسخه مورد استفاده استاد محبوب نیز عکسی نبوده است. نکته دیگر این که کتاب فهرست مندرجات ندارد، و احتمال قوی آن است که چنین فهرستی تهیه شده، اما در فرم بندی از نظر دوستان دور مانده است.

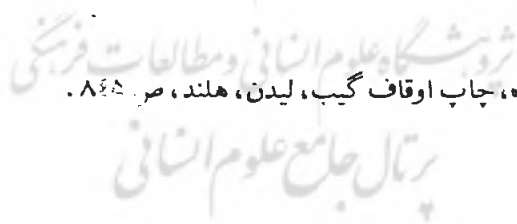
در باره دیباچه ناتمام محبوب، نقل نوشته اقبال آشتیانی به دنبال آن، و تجدید چاپ مقاله های مندرج در ایران شناسی، گمان مخلص این بود که اگر چند صباحی بر عمر پر حاصل محبوب افزوده می شد، به احتمال زیاد، او با پیوستن این مطالب به یکدیگر، مقدمه ای یکدست و جامع در قالب یک مقاله مفصل به جای آنها می گذاشت، و در پی آن «اگر» محبوب بسی کارهای مفید دیگر هم می کرد. دریغ!

بخش مقالات خاور نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

یادداشتها:

- * در این چاپ کلیات عید زاکانی، شماره صفحات پیشگفتار و مقالات استاد محبوب با حروف رومی ست، و در این جا برای آن که خطاهای احتمالی پیش نیاید، آن شماره ها را به صورت عدد ترتیبی (دهم، یازدهم...) می نویسم.
- ۱- دیوان حافظ، تصحیح علامه قزوینی و دکتر غنی، غزل ۲۸۶:
- بسا دل خونین لب خندان بیاور همچو جام نی گرت زخمی رسد، آیی چو چنگ اندر خروش
- ۲- دو بیت مورد نظر از سنائی و مولانا در متن این گفتار می آید (یادداشت ۲۷ را ببینید).
- ۳- نگاه کنید به صفحه ۲۵۷ کلیات عید. عین عبارت در دنباله این گفتار می آید (یادداشت ۲۱ را ببینید).
- ۴- بنگاه ترجمه و نشر کتاب مؤسسه ای وابسته به بنیاد پهلوی سابق بود که مجموعه های گرانبایی از متون ادبی، ترجمه های آثار ایران شناسان، ترجمه های ادبیات خارجی و کتابهای ویژه نوجوانان انتشار می داد.
- ۵- صفحه پنجم مقدمه ها.
- ۶- صفحه ششم مقدمه ها.
- ۷- لطایف عید نخست به کوشش آقای فرته Ferte عضو سفارت فرانسه در استانبول به سال ۱۳۰۳ ق. چاپ شده، و بعد کتابفروشی اقبال تهران آن را از روی همان کار فرته تجدید چاپ کرده است. بخش جدی آثار عید که تماماً منظوم است در اردیبهشت ۱۳۳۲ ش. با مقدمه عباس اقبال انتشار یافته است.
- ۸- صفحه بیست و یکم مقدمه ها.
- ۹- برای نمونه غزلهای ۳ و ۹ را در متن کلیات ببینید.

- ۱۰- غزل ۳۹ را ببینید.
- ۱۱- صفحه یازدهم به بعد در مقدمه ها.
- ۱۲- مجله یغنا، سال دهم، بهمن ۱۳۳۶ ش.
- ۱۳- نسخه دکتر اصغر مهدوی، صفحه سی و یکم مقدمه ها.
- ۱۴- صفحه سی و دوم مقدمه ها.
- ۱۵- صفحه چهل و چهارم مقدمه ها.
- ۱۶- صفحه پنجاه و یکم مقدمه ها.
- ۱۷- صفحه های چهل و چهارم تا چهل و هفتم و نیز پنجاه و هفتم مقدمه ها.
- ۱۸- صفحه نود و یکم مقدمه ها.
- ۱۹- صفحه سی و ششم مقدمه ها.
- ۲۰- صفحه چهل و سوم مقدمه ها.
- ۲۱- صفحه ۲۵۷ در متن کلیات عید.
- ۲۲- غزل ۱۱۰ در متن کلیات.
- ۲۳- صفحه دهم مقدمه ها.
- ۲۴- بیتهای ۲۵۵ و ۲۹۴ در قسمت غزلها.
- ۲۵- بیت ۵۱۰ در قسمت غزلها.
- ۲۶- دیوان حافظ (یادداشت ۱) غزل ۲۷۱:
- به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست زحمتی می کشم از مردم نسادان که میپرس
- ۲۷- مولانا جلال الدین محمد، مثنوی، با مقدمه و شرح و فهرستها از محمد استعلامی، دفتر چهارم، بیتهای ۳۵۴۵ تا ۳۵۷۵.
- ۲۸- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، چاپ اوقاف گیب، لیدن، هلند، ص ۸۴۵.



ایرج پارسى نژاد

تاریخ تحلیلی شعر نو

شمس لنگرودی (محمد تقی جواهری لنگرودی)

چهار جلد (۶۴۹ ص + ۶۹۹ ص + ۷۸۷ ص + ۶۷۰ ص)، رقی

تهران، بها: دوازده هزار تومان

از ادعا تا واقعیت

در این سالها نشر کتابهایی که متضمن مجموعه مقاله ها یا نوشته ها و آثار و اسناد گذشتگان باشد رواج بسیار گرفته است. گویا این گونه کتابها خریداران بسیار دارد، تا